

عذرا فراهانی؛ من داخل سالن تطهیر (غسالخانه) بانوان سازمان بهشت زهرای تهران هستم. درست روبه‌روی پیکر بی‌جان چند بانویی که به خواب ابدی فرو رفته‌اند و حالا روی سنگ‌هایی به نام شقایق، یاس، زنبق و... در انتظارند تا شسته شوند و لباس آخرت بر تن کنند. به نیت شستن داوطلبانه آنها به (غسالخانه) بهشت زهرا رفته‌ام.

اولش فکر می‌کنی دیدن جنازه سخت است. با دنیایی از استرس وارد می‌شوی ولی کمی بعد حس می‌کنی این قدرها هم سخت نیست. همان جا توهم «تامی‌رابی» در تو شکوفا می‌شود و اینکه مرگ برای دیگری است. بعد جنازه‌های عجیب و غریب می‌بینی. جنازه‌های رایگان هم خود حکایتی دارد. فقر، فحشا، اعتیاد، کارتن خوابی، صورت‌هایی لاغر و استخوانی و گاه آسیب‌دیده. به عبارتی «مرگ‌هایی شرم‌آور» و اصلی‌ترین مؤلفه‌های مرگ امروزی در دنیای مدرن. اما هر چه می‌گذرد مرگ برای تو عادی نمی‌شود. بعدتر چیزهایی می‌بینی که اصلا فکرش را نمی‌کردی. اینکه یک بسته پر از جنین بیاورند، جنین‌هایی به اندازه یک بند انگشت تا جنین‌های هشت و ۹ ماهه، نوزادانی که پس از تولد فوت شده‌اند یا نوزادانی یکی، دو ساله که خانواده‌ها به هر دلیلی حاضر به تحویل اجساد کوچک به بوی کافور و عطر سدر و شاید بوی جنازه‌ها عادت کنی تا بتوانی ادامه دهی. حتی باید به گوشه اتاق سردخانه که جنین‌ها را از چند روز قبل شسته و کفن کرده‌اند، عادت کنی. کار در سالن تطهیر مثل راه‌رفتن روی موزایک‌های یک حیاط بزرگ است. وقتی با اطمینان گام برمی‌داری، هر آن ممکن است زیر یکی از موزایک‌ها خالی شود و تو در قعر زمین یا چاهی فرو روی. وقتی حس کردی همه‌چیز خوب پیش می‌رود یکباره چند دست و پای قطع‌شده برای شست‌وشو می‌آورند. آن‌وقت حس می‌کنی الان موزایک زیر پایت فرو می‌رود و تو سقوط می‌کنی. اینجا در سالن تطهیر هر لحظه ممکن است دیدن صحنه‌ای تو را فرو ریزد. با خود می‌گویی عادت می‌شود، ولی مرگ دنیای عجیب و ناشناخته‌ای دارد. سالن تطهیر آینه یک شهر است و همه اتفاقات، حوادث، وقایع و زیرپوستی‌های شهر را منعکس می‌کند. حالا من کوچک‌ترین جنازه دنیا را در یکی از دستمان جا داده‌ام و دستم را مشت کرده‌ام تا در صورتی که زمین خوردم، ریزترین جنازه‌ای که دنیا به خود دیده است، به گوشه‌ای پرتاب نشود. جنین در دستان من است. ضربان قلبم بالا رفته و هر لحظه می‌ترسم با سر، زمین بخورم و جنازه این موجود عروسک‌مانند، در دستم رها شود. گفته‌اند او را روی بقیه جنین‌های کفن‌شده در یکی، دو روز اخیر بگذارم. گوشه‌ای از سردخانه روی یک برانکاردر حدود ۳۰ تا ۴۰ جنین کفن‌پیچ است، در سایزهای مختلف. با ترس و لرز او را می‌گذارم. می‌ترسم قل بخورد و بیفتد و باعث افتادن جنین‌های دیگر شود. بوی جنین‌های مانده آزارم می‌دهد. می‌خواهم گریه کنم. انکار «وسط برخ» گیر کرده‌ام. اینجا «آخر دنیا»ست. یک گوشه برانکاردی است پر از جنین‌های کوچک بیمارستانی، خواسته یا ناخواسته. گوشه‌ای دیگر چند جنازه در انتظار نوبت شستن و گوشه‌ای دیگر دو جنازه رایگان منتظرند تا آمبولانسی فرصت پیدا کند تا آنها را برای تدفین ببرد. گوشه چهارم این اتاق، من ایستاده‌ام. اینجا «وسط برخ» ذهنم. اینجا «آخر دنیا»ست....

قبل از ورود به آنجا چند بار متصرف شدم و خیال برگشت داشتم. ۱۰ قدم مانده به سالن تطهیر بانوان بهشت زهرا صدای تپش قلبم را می‌شنیدم. اولین گامم برای ورود به سالن به عنوان تطهیرکننده داوطلب با ۱۰۰متری شدمیم با پنج حوض به اندازه ۹۰ در ۲۰۰ سانتی‌متر با عمقی حدود ۵۰ سانت برای شست‌وشوی اموات. کنار هر حوض، سنگ مرمر سیاه و صافی وجود دارد، برای کفن‌کردن. بر این حوض‌ها و سنگ‌ها نام‌های زیبایی همچون زنبق، ارکید، شقایق، بنفشه و یاس گذاشته‌اند و روی هر کدام پیکر بی‌جان یک بانو که «تضادی وهم‌آلود» را به درونت می‌اندازد. از این پس همه چیز به نام این سنگ‌ها خواهد بود. کفن ارکید، کافور سنگ زنبق و سدر بنفشه. بانوان همه سنگ‌ها پیش‌بندی سفید و بلند از جنس پلاستیک بر تن دارند، با چکمه‌هایی تا زیر زانو، دستکش‌های پلاستیکی و ماسک‌هایی که نیمی از صورتشان را پوشانده است. بانوانی صبور، تلاشگر و ایثارگر که با روحیه‌ای عجیب و تأثیرگذار روزانه بدون تعطیلی و توقف به شهروندان این شهر بزرگ خدمت می‌کنند. از همان ابتدا کم‌کم تصاویر جدید، عجیب و بکر با دیدگانت ثبت می‌شود و اینجا تنها جایی است که نمی‌توان با موبایل و دوربین

سستی عجین شد. از اینکه چنین تصمیمی گرفته بودم، خودم را سرزنش کردم. هیچ تصویری در ذهنم نبود. فقط ترسی عجیب از مرده و اموات درونم حاکم بود و بر من و افکارم حکمرانی می‌کرد.

در سال‌های دور به بهانه کار خبری در سرویس حوادث و دستگاه قضائی، عکس‌هایی از صحنه‌های قتل، اعدام و حتی چند خودکشی را از نزدیک دیده بودم، بدون آنکه بتوانم بر ترسم غلبه کنم و هربار هزاران دفعه بر خود لرزیده بودم.

سال‌ها پیش زنی پس از کشتن همسرش او را از کمر به دو نیم تقسیم کرده بود. هنگامی که پرونده قتل را ورق می‌زدم، چشمم بر عکس‌هایی از جنازه این مرد جوان ورزش‌کار که از کمر دو نیم شده بود، خشک شد. این تصویر آزاردهنده سال‌ها با من بود. شب‌ها وقتی می‌خواستم به اتاقم، در طبقه سوم خانه پدری، بروم، حس می‌کردم پاهای بدون تنه، پشت سرم حرکت می‌کند و هر لحظه ممکن است اوپزان من بشوند. حالا داشتم وارد جایی می‌شدم که روزانه بین ۷۰ تا ۱۰۰ جنازه را در آنجا شست‌وشو می‌دهند. تازه به نیت شستن اموات و تطهیر آنها.

با این فکر وارد سالن تطهیر بانوان شدم. اولین جنازه‌ای که خواهم شست، چه کسی خواهد بود؟ پیر است یا جوان؟ سالم است یا پیکری است که چند روز در جایی مانده و باد کرده است؟ پیکری که خواهم شست، از همان مقتولانی است که عکس‌هایشان را در پرونده‌های جنایی بسیار دیده بودم؟ آه اگر قرار باشد کودکی را بشویم، حتما دیوانه خواهم شد!

داخل اتاقی تمیز و مرتب شدمیم برای تعویض کفش و لباس. همه چیز سر جایش بود. چکمه‌های پلاستیکی سفید را به پایم کردم. یعنی تا چند ثانیه دیگر، در سالتی پر از جنازه خواهم بود؟ هنوز راه برگشت داشتم، ولی سماعت و کنجکاوی مانع شد. باید با این ترس می‌جنگیدم. این‌قدر که دیدن جنازه مرا می‌ترساند، فکر مردن آزارم نمی‌دهد. به‌راستی چه معنایی برای مرگ می‌توان تصور کرد؟ مردن را چگونه باید فهمید؟ مرگ خود و مردن دیگری در لحظه سرنوشت محتوم و محتوم چگونه مواجه می‌شویم؟ اینها سوالات اساسی انسان است، به قدمت تاریخ زیستن بشریت.

داخل سالتی ۳۰۰متری شدمیم با پنج حوض به اندازه ۹۰ در ۲۰۰ سانتی‌متر با عمقی حدود ۵۰ سانت برای شست‌وشوی اموات. کنار هر حوض، سنگ مرمر سیاه و صافی وجود دارد، برای کفن‌کردن. بر این حوض‌ها و سنگ‌ها نام‌های زیبایی همچون زنبق، ارکید، شقایق، بنفشه و یاس گذاشته‌اند و روی هر کدام پیکر بی‌جان یک بانو که «تضادی وهم‌آلود» را به درونت می‌اندازد. از این پس همه چیز به نام این سنگ‌ها خواهد بود. کفن ارکید، کافور سنگ زنبق و سدر بنفشه. بانوان همه سنگ‌ها پیش‌بندی سفید و بلند از جنس پلاستیک بر تن دارند، با چکمه‌هایی تا زیر زانو، دستکش‌های پلاستیکی و ماسک‌هایی که نیمی از صورتشان را پوشانده است. بانوانی صبور، تلاشگر و ایثارگر که با روحیه‌ای عجیب و تأثیرگذار روزانه بدون تعطیلی و توقف به شهروندان این شهر بزرگ خدمت می‌کنند. از همان ابتدا کم‌کم تصاویر جدید، عجیب و بکر با دیدگانت ثبت می‌شود و اینجا تنها جایی است که نمی‌توان با موبایل و دوربین

صحنه‌ها را ثبت کرد. اینجا از تکنولوژی‌های جدید خبری نیست. اینستارگام و تلگرام و... هیچ تصویری از آنچه در این سالن ۳۰۰متری در جریان است، در خود نخواهد دید. حتی بانوان تطهیرکننده و کارمندان دیگر، هنگام ورود باید موبایل‌ها را تحویل دهند؛ صحنه‌هایی بی‌نظیر که باید ثانیه به ثانیه‌اش را به خاطر بسپاری تا بعدا آنها را با قلم ترسیم کنی و شاید نوعی بازسازی. اینجا «مرز میان مرگ و زندگی» است؛ جایی است که مرز «دنیای مردگان» را لمس می‌کنی. اینجا صحنه‌هایی هست که تو را مجبور می‌کند به فلسفه زندگی و مرگ بیشتر بیندیشی. صحنه‌هایی تکرارنشدهی از زندگی افراد بی‌جانسی که همه به یک شکل وارد می‌شوند؛ در «کافور سیاه زیپ‌دار». به یک شکل شسته می‌شوند؛ با «سدر و کافور و آب گرم فراوان» و سپس راهی آخرین ایستگاه زندگی می‌شوند، چه بخواهند و چه نخواهند، باید بروند.

هر کدام از این اموات قصه‌های خاص خود را دارند. چه آن زنی که جنازه‌اش در گوشه خیابان پیدا شده، چه آن زنی که به مرگ عادی در منزل یا بیمارستان زندگی‌اش پایان یافته چه آن پیرزنی که چند روز جنازه‌اش در خانه مانده و نزدیکانش بی‌خبر بوده‌اند و چه آن جنین ۹ماهه‌ای که فرصت نکرد یک روز این دنیا را تجربه کند. همه آنها به دنیایی می‌روند که تاکنون هیچ بشر زنده‌ای آن را تجربه نکرده است. نیم ساعت از ورودم گذشته است و هر چند دقیقه یک یا چند جنازه با «کاور سیاه زیپ‌دار» در حالی که روی برانکاردر قرار دارند، وارد می‌شوند؛ برخی از پزشکی قانونی و برخی از بیمارستان‌های مختلف. گاه جنازه‌هایی با عنوان (رایگان) از راه می‌رسند تا نشان دهند انسان‌ها چقدر می‌توانند تنها و بی‌کس باشند. نشان دهند تا زندگی در عصر جدید تا چه حد می‌تواند سودارده باشد. رایگان‌ها عموماً زنان معنّادی هستند که اجسادشان از کنار خیابان جمع شده‌اند یا افراد مسنی که در آسایشگاه‌ها به فراموشی سپرده شده‌اند. جنازه‌ها بین سنگ‌ها تقسیم می‌شود. هر سنگ چهار یا پنج تطهیرکننده دارد. پس از تحویل جنازه «زیپ کاور سیاه» را باز می‌کنند، اگر نیاز شد با قیچی لباس‌ها را می‌بُرند تا راحت‌تر بتوانند کار شست‌وشو را ادامه دهند.

آنهایی که با چسب‌هایی بر دست و پا از بیمارستان آمده‌اند، پاک‌کردن چسب‌هایشان وقت بیشتری می‌گیرد. تصادفی‌ها هم که اگر وضعشان وخیم باشد و خون‌ریزی داشته باشند، کمی طول می‌کشد تا بتوانند خونشان را بند بیاورند و شروع کنند به غسل‌دادن و استفاده از خاک رس برای بن‌ذامن جایی که خون‌ریزی



دارد. تطهیرکننده‌ها روی ازبین‌بردن موانع و تمیزکردن زیر ناخن‌ها تأکید دارند و معتقدند اگر میت با مانع برود و غسلش درست نباشد، گناهش گردن آنهاست.... وقتی این کار تمام شد، چند نفری جنازه را داخل وان سنگی منتقل می‌کنند؛ یک وان نسبتاً کُود با سوراخی که آب از آن داخل فاضلاب می‌رود.

برای شستن هر میت، چهار نفر مسئول‌اند؛ یکی آب‌ریز، یکی تطهیرکننده، یکی کمک‌تطهیر و آخری خلعت‌بر. کار با آب‌ریز شروع می‌شود؛ آب‌ریز آب را نگه می‌دارد تا بانوی تطهیرکننده کارش را شروع کند. تطهیرکننده و کمکش با دقت زیاد میت را این طرف و آن طرف می‌کنند و با شامبو مراحل شست‌وشو را انجام داده تا مطمئن شوند میت خوب شسته شده و مانعی باقی نمانده است. آخرین آبی که بر بدن میت فرو می‌ریزد، آب سدر است و آب کافور و آب گرم با نیت به غسل سدر، کافور و آب. حرفه‌ای‌ترها این کار را کمتر از ۱۰ دقیقه انجام می‌دهند و تازه‌واردها ۱۵ دقیقه‌ای برای این کار وقت می‌خواهند. غسل و تطهیر پیکرها بر اساس فتوای علما و طبق موازین شرع مقدس انجام می‌شود. این نوع شستن و کفن‌کردن برای همه ایرانی‌های مسلمان به یک شکل انجام می‌شود.

با چشمانی پیک‌زده، کفن‌کردن زن میان‌سالی با شادم، وقتی سر و صورت زن در آخرین مراحل در لابه‌لای نایلون محو می‌شود، احساس خفگی می‌کنم؛ یعنی تمام است. اینجا دیگر آخرین حمام است؛ آخرین شست‌وشو و آخرین هوایی که به سر و صورت می‌خورد. کفن زن را می‌پیچند و با هفت تکه از پارچه‌های باریک و بلند (بند) از هفت قسمت می‌بندند و دوباره روی برانکاردر می‌گذارند و از دالان کوچکی عبورش می‌دهند؛ یعنی آن سوی دالان جایی است که خانواده و اقوام منتظرند تا جنازه را راهی قبر و خانه ابدی کنند؛ همان‌جایی که هرکدام از ما بارها شاهدش بودیم و در انتظار که پیکر عزیزی را تحویل بگیریم. همان‌جا که وقتی پیکر شسته‌شده از آن دالان کوچک بیرون می‌آید، ناگهان قریاد همه بلند می‌شود و با اشک و آه و جنازه بر دوش، به سمت قبر حرکت می‌کنیم.

چقدر خوب است که در اولین جلسه به من اجازه نمی‌دهند شست‌وشوی پیکری را تجربه کنم؛ فقط باید نظاره‌گر باشم. باید در این جلسه توانایی‌ام را بیازمایند و ببینند چقدر برای این کار قادر و توانا هستم. همه مشغول کارند. حالا آرام‌تر شده‌ام و سعی می‌کنم به ساعات بعد که چه حسی خواهم داشت یا چه افکاری سراغم خواهد آمد، فکر کنم.

یک ساعت از ورودم گذشته و من همچنان از فاصله

۶	۹	۲	۷	۴	۵	۸	۱	۳
۷	۳	۸	۱	۶	۴	۵	۲	۹
۱	۷	۶	۲	۵	۳	۹	۴	۸
۵	۴	۹	۸	۷	۱	۳	۲	۶
۲	۸	۳	۱	۴	۵	۶	۷	۹
۳	۲	۱	۴	۹	۷	۶	۵	۸
۹	۵	۴	۶	۳	۸	۲	۷	۱
۸	۶	۷	۳	۱	۳	۹	۴	۵

۹	۷	۲	۶	۳	۸	۱	۴	۵
۱	۵	۳	۸	۹	۴	۶	۷	۲
۴	۶	۸	۲	۵	۷	۱	۳	۹
۶	۳	۱	۴	۲	۹	۷	۵	۸
۲	۸	۹	۷	۱	۵	۳	۶	۴
۵	۴	۷	۳	۸	۶	۲	۹	۱
۷	۲	۵	۶	۸	۱	۳	۹	۴
۸	۹	۵	۱	۷	۳	۲	۴	۶
۳	۱	۶	۲	۵	۸	۷	۴	۹

جدول ۳۵۷۰

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ح	ج	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ج	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م
ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت
ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث
ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق
م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف
ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م	ت	ث	ق	ف	م